

همیشه‌ها

حضرت امیر المؤمنین علی؛
۲تن به خاطر من هلاک شدند: دوستی که اندازه
نگه نداشت و دشمنی که بغض مرا در دل کاشت.
اذان ظهر: ۱۲:۰۷ | غروب آفتاب: ۱۷:۰۱
اذان مغرب: ۱۷:۲۱ | نیمه شب شرعی: ۲۳:۲۲
اذان صبح فردا: ۵:۴۴ | طلوع آفتاب فردا: ۷:۱۴

صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری
سرمدیر: دانیال معمار
پدیرش آگهی: ۸۴۳۲۱۰۰۰
تلفن: ۶۹۲۳۰۰۰۰
توزیع و اشتراک: موسسه نشرگستر امروزین
تلفن: ۶۹۲۳۰۰۰۰

چاپ: همشهری
تلفن: ۴۸۰۷۵۰۰۰

دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه شهید سیدکمال فرینی، شماره ۱۴
کدپستی: ۴۵۹۵۴-۱۹۶۶۶ | تهران، صندوق پستی ۱۹۶۶۵/۵۴۴
تلفن: ۲۳۰۳۰۰۰۰، ۲۳۰۶۶۰۶۷، ۲۳۰۶۶۰۶۷

همشهری: www.hamshahrionline.ir
سایت روزنامه: newspaper.hamshahrionline.ir

کتابخانه

۸۰ سال از انتشار «خلاصه مثنوی» به
کوشش بدیع الزمان فروزانفر گذشت
غرقه در بای مواج مثنوی



حیدررضا محمدی، روزنامه‌نگار



وقتی محمدحسین
شهریه‌ای این اثر
را در انتشارات آذر
آماده کرد و در
چاپخانه بانک ملی
در ۳۰۳ صفحه به
طبع رساند، در آغاز
میانسالی بود و در اوج بختگی، در سال ۱۳۲۱.
در آن زمان ۱۵ سال از انتشار نخستین اثرش
«منتخب شاهنامه» می‌گذشت و البته ۷ سال
قبل‌تر از آن، به تصمیم هیأت‌میزه دانشگاه
تهران، مرکب از نصرالله تقوی، علی‌اکبر دهخدا
و ولی‌الله نصر به‌سبب تألیف «رساله در تحقیق
احوال زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد مشهور
به مولوی» شایسته دریافت گواهینامه دکتری
دانسته شده بود. پژوهشی که یک سال بعد،
منتشر شد و حالا او به جرگه استادان دانشسرای
عالی و دانشکده‌های ادبیات و معقول و منقول
دانشگاه تهران پیوسته بود.

بدیع‌الزمان فروزانفر در این اثنا و پس از
۹مکتوب، باز هم به سراغ مولانا رفته بود تا
خوشه‌چین باغ سبزه حکیم بلخ باشد و در آن
احوال طبع از مابقی کتبش پس «مثنوی معنوی»
را برگزید و «گزیده»‌ای از آن به انتخاب و
انضمام تعلیقات و حواشی به‌دست داد. اثری
که وقتی نشر یافت، مجله «مهر» که مجید
موفق منشر می‌کرد، در شماره ۷ (فروردین
و اردیبهشت ۱۳۲۲) درباره خودش و آن اثر
یادداشتی را اختصاص داد. ابتدا درباره خود او؛
«از میان محققان جدید و کسانی که عمر خوش
را در تحقیق رموز ادبیات و فرهنگ قدیم ایران
صرف کرده‌اند، خوشبختانه بعضی را می‌بایم
که نه تنها از قدامی محققان عقب نمانند بلکه
در بسیاری از جهات از آنان نیز در گذشته‌اند.
در رأس این گروه باید نام استاد فاضل ارجمند
آقای بدیع‌الزمان فروزانفر را ذکر کرد که الحق
و بی‌شائبه‌اغراق، از ذخایر ادبی ملت ایران در
عصر حاضر شمرده می‌شوند و نه تنها در نظم و
نثر پارسی، استاد مسلمند بلکه در اطلاع بر کلیه
رموز ادبی و فرهنگی ایران اسلامی نسج وحده
شمرده می‌شوند.» و بعد درباره اثر: «رساله‌ای
که این استاد دانشمند چند سال پیش در باب
احوال مولانا جلال‌الدین محمد نگاشتند نمونه
بازی از دقت ایشان در تحقیق است و اینک
چند سالی است که تمام اوقات استراحت ایشان
صرف مطالعه و تحقیق مثنوی می‌شود و نه تنها
به شرح مشکلات آن همت می‌گمارند بلکه در
تهیه فهرست جامعی برای این کتاب عظیم نیز
مدت‌هاست که رنج می‌برند و اگر این فهرست
منتشر شود بسی از مطالب مثنوی است که
تاکنون اطلاعی از آن نداریم و آن وقت برای ما
روشن و واضح خواهد گشت از جمله خدماتی که
آقای بدیع‌الزمان فروزانفر بر عهده گرفته‌اند تهیه
خلاصه‌ای است از مثنوی با شرح و توضیح ابیات
و مشکلات آنکه اینک خلاصه دفتر اول آن حاضر
شده است. یکی از وجوه اهمیت آن مخصوصاً آن
است که مطالب مختلف از یکدیگر تفکیک شده
و فهرست‌وار در آغاز هر فصل ثبت گردیده است
چنانکه فهم اجزای مفصول و معانی در آغاز کار بر
خواننده آسان می‌شود. در شرح و توضیح مطالب
چنانکه در خور استاد دانشمند است نه تنها به
بیان مختصری در باب مسائل حکمی و عرفانی
پرداخته‌اند بلکه مرابع و مأخذی هم برای هر
موضوع ذکر کرده‌اند که خود، راهنمای بزرگ
برای تحقیق در مسائل عرفانی است. به همین
جهت و دلایل است که باید این کتاب را دارای
ارزش ادبی فراوان دانست و در نوع خود ممتاز
و بی‌مانند شمرد و ما امیدواریم جامعه ایرانی
همواره از امتثال این آثار بدیع متمتع و برخوردار
باشد.» و این همه نشان از اهمیت همان خلاصه
دارد که پیداست مورد توجه اهمل دقت قرار
گرفته‌است.

فروزانفر اما محدود و محصور به این دو کتاب
نماند تا پایان عمر در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۹،
«قیه‌مقایسه» در سال ۱۳۳۰، «ماخذ خلاصه و
تمثیلات مثنوی» در سال ۱۳۳۳، «احادیث و
قصص مثنوی» در سال ۱۳۲۷، «کلیات شمس
یادیسوان کبیر» در ۱۰ جلد در سال ۱۳۴۸ و
«شرح مثنوی شریف» شامل دفتر اول - که
ادامه آن ناتمام ماند - را تألیف یا تصحیح کرد تا
اثبات کند در همه عمر، مستغرق در دریای مواج
جناب مولانا به‌ویژه مثنوی او بوده است.

پیدا در جمع بازیکنان تیم منتخب تهران در ورزشگاه آزادی



ارتباط ایرانی

سفر به تهران، پایان ارتباط پله با ایران نبود؛ وقتی برای سال‌های آخر
فوتبالش به تیم کاسموس نیویورک رفت، با آندرانیک اسکندریان
مدافع چپ تیم ملی در جام جهانی ۱۹۷۸ هم‌بازی شد. اسکندریان در
حاشیای آن ارتباط خوبی که با پله داشته صحبت کرده و گفته است که
او و پله و دیگر بازیکنان، در این تیم مثل خانواده بوده‌اند. اسکندریان
در بازی خداحافظی پله، در تیم منتخب جهان برابر همبازی سابق خود
هم‌بازی کرده است.



در برابر آندرانیک اسکندریان در بازی خداحافظی اش



افراد زیادی، برای نخستین بار در زندگی‌شان به استادیوم رفته بودند و هدفتشان، تنها دیدن پله بود.

برای بازی‌های مقدماتی به کره شمالی رفته بود
و بهترین بازیکنان تاج، از جمله ناصر حجازی
و علی جباری و دیگران در تهران نبودند. تیم
منتخب تهران، در یکی از نخستین بازی‌های
رسمی در ورزشگاه تازمساز آزادی به میدان رفت
و خوش شانس و مورد لطف داور بود که با نتیجه
۵ بر یک شکست خورد. پله ۲ گل در این بازی زد.
افراد زیادی، برای نخستین بار در زندگی‌شان به استادیوم رفته
بودند و هدفتشان، تنها دیدن پله بود.
مرحوم حمیدرضا صدر نقل کرده که در تهران، نام یکی از
باشگاه‌های زیر مجموعه تاج به پله تغییر یافت و یکی از بازیکنان
این تیم هم پله را بالای سر نواز تازه متولدش برده و نام نواز را که
هیچ وقت فوتبالبست نشد را پله گذاشت.



کتاب «داستان پله»

بی‌دفاع در برابر پله

مسئله در اردیبهشت ۱۳۵۱، سنجش مهارت و قدرت
پله و سانتوس نبود؛ نه ابزارهای این کار در دسترس
بود، و نه انگیزه‌هایش. پله به تهران آمده بود، تا مام
سهمی از لمس جادوی او برده باشیم. سانتوس که
می‌دانست پله تا بد در تیش نیست، به پیشنهادهای
مالی نه نمی‌گفت و در برابر پیشنهاد مالی باشگاه
تاج (بعدها استقلال) به تهران آمد. حضور پله در
تهران، مردم را تاحد جنون پیش برد و استقبال بی‌ظنری از او در
فرودگاه مهرآباد شکل گرفت. آن موقع شایع شده بود که برخی
از تهرانی‌های رنگ‌به‌جای بر گه سفید، سفته به پله می‌دادند تا
امضا کنند و او هم وقتی به ماجرا شک کرده بود، با خنده فهمانده بود
که فقط کاغذهای سفید را امضا می‌کرد.
در تهران، دست فوتبال ایران حساسی خالی بود؛ تیم ملی

انجامش بد

یک رویداد در دل تاریخ

یک خانه قدیمی، با حیاط و حوض و باغچه، با درهای چوبی و پنجره‌های
ارسی و شیشه‌های رنگی، با دیوارهای آجری و اتاق‌های بیرونی و اندرونی،
جایی میان سازه‌های مدرن پایتخت جاشوخ کرده و از بناهای به‌جامانده
از عهد قاجار است که این روزها تبدیل به موزه و مکانی برای گردشگری
شده است. عمارت کاظمی یا همان سسرای کاظمی که چند سالی است
آن را با نام خانه مسوزه تهران قدیم می‌شناسند، در خیابان ۱۵ خرداد،
محله چاله‌میدان قدیم و در همسایگی امامزاده یحیی قرار گرفته که
به‌خاطر تفاوت سبک و سیاق معماری، حساسی در این محله سرشناس و
معروف است. علاوه بر این موزه مردم‌شناسی در این بنا راه‌اندازی شده و
گردشگران زیادی را به این محله می‌کشاند. گاهی مراسم و ایونت‌هایی نیز
در این خانه برپا می‌شود که یک تیر و دو نشان است؛ هم دلنگتی‌مان برای
خانه‌های قدیمی با دیدن این عمارت زیبا بر طرف می‌شود و هم می‌توان
در مراسمی که در این مکان برگزار می‌شود شرکت کرد. نمونه‌اش ایونتی
است که این روزها توسط شرکت تعاونی تعالی آرمان ماندگار با همکاری
مدیریت بافت تاریخی تهران در عمارت کاظمی در حال برگزاری است که
در واقع کارشان حمایت از کسب‌وکارهای نوپا، خرید و کوچک و مشاغل
خانگی است. در حاشیه این ایونت هم مدرسان و مربیان به بازدیدکنندگان
مشاوره و رایگان کسب‌وکار می‌دهند. اگر دلتان می‌خواهد کمی از تهران
قدیم را تماشا کنید و در کنارش هنر و دست‌آفرین‌های هنرمندان را
هم ببینید، تا ۱۳ دی سری به خانه موزه کاظمی بزنید. خوشبختانه این
خانه موزه یکی از ساده‌ترین مسیرهای دسترسی را در میان عمارت‌های
تاریخی تهران دارد. شما برای بازدید از این عمارت راه‌های متفاوتی دارید،
اما ساده‌ترین و راحت‌ترین راه، استفاده از مترو است. سوار خط یک مترو
شوید، در ایستگاه ۱۵ خرداد از قطار پیاده شوید و با کمک اپلیکیشن‌های
مسیریاب خودتان را به کوچه اوج‌القاسم شیرازی و کوچه امامزاده یحیی
برسانید. بعد از بازدید از عمارت کاظمی، می‌توانید از بازار قدیم تهران
و محله تاریخی عودلاجان و کاخ گلستان که در همان نزدیکی است
هم دیدن کنید و این فرصت عالی برای یک روز تهران گردی در یکی از
قدیمی‌ترین محله‌های شهر تهران را از دست ندهید.

فرهنگ و زندگی

کشیک، کتاب، کیفوری

در میان خیرها، چیزی که این روزها لیختند به لیمان می‌آورد، خوشحالی
بچه‌های روستای کشیک در استان سیستان
و بلوچستان است که دست به‌دست هم
داده‌اند و در ساخت تنها کتابخانه روستا
به همت خیرین بنا شده، کمک می‌کنند.
کتابخانه «چمروک» برای بچه‌هایی که در
محرومیت به سر می‌برند و از نعمت آگاهی
و آموزش درست دور بوده‌اند، توسط خود
مردم به‌صورت داوطلبانه در حال ساخت
است. اسم کتابخانه را آقای خدابخش بلوچ،
مدیر آن انتخاب کرده که به بلوچی یعنی
نور چشمی، درست مثل همین بچه‌ها که
حق دارند از امکانات متنصفانه برخوردار
شوند.
به‌تصویر نگاه کنید؛ چمروک حالا در حال
تجهیز است و به مرحله آب و جارو رسیده
و خود بچه‌های روستا، با ذوق کودکانه
در حال تمیزکاری کتابخانه‌شان هستند.
می‌ماند کتاب‌ها که تسهیلگران و نیروهای
مردمی از شهرهای مختلف کتاب‌ها را
جمع‌آوری می‌کنند و به کتابخانه‌هایی
که در مناطق محروم برپا می‌شوند،
می‌فرستند. مثلاً در تهران کتابفروشی

فراخوان

بی‌تعارف و تکلف، مثل همین
متن کوتاهی که می‌بینید، ما
منتظریم تا نوشته‌هایتان درباره مسائل روزمره،
مشکلات و دغدغه‌هایتان را برای ما ارسال کنید.
اگر اهل طنز و کاریکاتور و طراخی هم هستید
جایتان اینجا محفوظ است. متن یا طرح‌تان که
آماده شد یک تماس با شماره ۲۳۰۲۳۶۳۶ بگیرد
تا برای رساندنش به ما، راهنمایی‌تان کنیم.

روز و شب یوسف

محمود دولت‌آبادی
دستی نمی‌توانست از
پندارش آرام بماند. سایه
مردی که به‌دنبالش بود، مثل سؤال مسجی در
ذهنش حک شده بود. اما سایه به‌دنبالش بود.
روز و شب، شب و روز. در باطن و در ظاهر، یوسف
می‌ریخت، سایه‌ی می‌آمد. نگاهش نمی‌کرد.
نمی‌خواست سایه‌ای را که دنبالش بود ببیند،
دلش را نداشت. چندش‌اش هم می‌شد. مثل
چیزی که چشمش به مردار بیفتد. نمی‌خواست
ببیندش. نمی‌خواست حسش کند. اما حسش
می‌کرد. همیشه حسش می‌کرد، همه وقت.
گاه‌وبی‌گاه. همیشه با او بود. دنبالش بود. مثل
سایه خودش. مثل خودش. گاه‌حسن می‌کرد سایه
او با سایه خودش قاطی شده است.